موضوع: امکان معرفت در معرفت شناسی

بررسی شبهه رویا انگاری واقعیت، کلام غزالی

سخن در شبهه رویا انگاری واقعیت است. غزالی در کتاب المنقذ من الضلال این مساله را بیان کرده است . وی در ابتدا می گوید: من از کودکی به دنبال جستجوی حقیقت بودم زیرا می دیدم که نوع انسان ها، اعتقاداتشان تقلیدی است. به همین خاطر به فکر افتادم که راهی را باید برای کسب حقیقت بجویم. به این حدیث پیامبر اکرم (ص) توجه کردم که فرمود: « كل مولود يولد على الفطرة و أبواه يهودانه و ينصرانه». فهمیدم که هرکسی به دنبال فطرت است و این فطرت است که انسان را به حقیقت دعوت می کند. انسان بر اساس فطرت خویش به دنبال معرفت صد درصد یقینی است. در همین راستا دیدم که من به باورهایی اعتقاد دارم که جای هیچ گونه تردیدی در آنها نیست و هرگز در آنها شک نمی کنم. من می دانم که 10 تا بیش از 3 تا است. حتی اگر کسی بگوید 3 اکثر است و دلیل آن را این قرار دهد که عصا خود را بیندازد و اژدها شود. این کار او باور مرا تغییر نمی دهد هر چند از کار عجیب او تعجب می کنم.

سپس در بررسی های خود دیدم که محسوسات متزلزل است زیرا خطا در آنها راه پیدا می کند. مهم ترین عضو حسی انسان حس بینایی است. این حس سایه را ایستاده می بیند و حکم به آن می کند در حالی که بعد معلوم می شود سایه ثابت نیست. و یا ستاره ها را در حد عدس و درهم می بیند در حالی که ادله هندسه می گوید اینها از زمین بزرگتر هستند. بنابراین، حس حکم می کند و عقل آن را رد می کند.

بعد دیدم که ضروریات و بدیهیات عقلی نیز گرفتار همین مشکل هستند، زیرا همان طور که در محسوسات با اینکه ابتدا وثوق داشتم اما بعد کشف خلاف شد و این وثوق از بین رفت، در مورد بدیهیات عقلی نیز این احتمال وجود دارد زیرا شاید حاکم دیگری وراء عقل باشد و حکم آن را خدشه دار کند. آن حاکم اگر هیچ گاه هم دخالت نکند باز دلیل بر نبودن آن نیست .

از آن سو مساله خواب و رویاانگاری واقعیت، این شک را تقویت می کند زیرا انسان در خواب چیزهایی را می بیند و شک هم نمی کند که آنچه می بیند واقعیت دارد اما وقتی که بیدار شود می فهمد که هیچ خبری نبوده است. پس چگونه حکم می کنی که آنچه الان می بینی و شک هم نداری، چه بسا حالت دیگری عارض شود و کشف شود که اینها واقعیت نداشته است. به تعبیر دیگری حالتی که الان یقظه می پنداریم نسبت به آن حالت نوم است. در مورد اینکه آن حالت چیست ممکن است گفته شود همان حالتی است که صوفیه در مورد شهود حقایق بیان می کنند، و یا حالت موت است همان گونه که پیامبر اکرم (ص) در روایتی فرمودند: «اناس نیام اذا ماتوا انتبهوا». وقتی مردیم اشیاء را به گونه ای دیگر مشاهده می کنیم . قرآن می فرماید: «لَقَدْ كُنْتَ في‏ غَفْلَةٍ مِنْ هذا فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَديد»[[1]](#footnote-1) .

غزالی می گوید من برای حل این مشکل و شبهه به فکر فرو رفتم اما ذهنم به جایی نرسید زیرا باید برای رد آن دلیل اقامه می کردم و دلیل هم همان بدیهیات و ضروریات عقلی است که ما در آنها شک کردیم. دو ماه نتوانستم این مساله را حل کنم و در یک حالت سفسطه قرار داشتم تا اینکه رحمت الهی نوری را در دل من روشن کرد و از حالت تردید خارج شدم و به بدیهیات عقلیه مانند اینکه 10 از 3 بزرگتر است و اجتماع نقیضین محال است ایمان آوردم که تردید ناپذیر است. از پیامبر اکرم (ص) درباره شرح صدر سوال شد فرمود: «نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ فَيَشْرَحُ صَدْرَهُ وَ يَنْفَسِحُ». سپس سوال شد نشانه و علامت آن کدام است فرمود: «الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الِاسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِهِ».

خدای متعال انسان ها را در ظلمت خلق کرده است و نورش را بر آنها می پاشاند منتهی فرد باید تلاش کند که در معرض این نور قرار گیرد. آن حضرت فرمود: «إن لربكم في أيام دهركم نفحات، ألا فتعرّضوا لها».

غزالی سپس به بررسی علوم مختلف از قبیل فلسفه، کلام، فقه و غیره پرداخته و تنها راه صحیح را در نهایت راه صوفیه می داند. جای تعجب است که وی در این میان فلاسفه را به شدت تکفیر می کند و علت آن را سه مساله می داند که بر خلاف اسلام گفته اند:

1. فلاسفه علم به متغیرات را در مورد خداوند قبول ندارند.

2. قائل به قدیم بودن عالم هستند.

3. معاد جسمانی را منکر هستند.

این سخن از اینجا ناشی می شود که وی کلام فلاسفه را درست نفهمید است زیرا اولا: هیچ فیلسوفی این حرف را نزده است که خداوند به متغیرات علم ندارد بلکه آنچه آنان گفته اند این است که علم خداوند به متغیرات علی وجه کلی ثابت است به این معنا که علم او متغیر نیست. علم به متغیر غیر از علم به متغیر است. فلاسفه معتقد هستند که علم ذاتی الهی به همه جزئیات به نحو کلی (فلسفی و ثابت) تعلق گرفته است. ثانیا: قدیم دو گونه است: قدیم زمانی و قدیم ذاتی. حدوث زمانی از ضروریات دین نیست بلکه آنچه ضروری است حدوث ذاتی عالم است. آنچه برای اکثریت مردم قابل فهم است قدیم زمانی است اما استدلال اصلی در ادله اثبات واجب تعالی بر روی قدیم ذاتی است. در روایتی از امام صادق (ع) آمده است که در جواب زندیقی که حدوث زمانی را زیر سوال بوده بود به حدوث ذاتی استناد می کنند.

ابن ابی العوجا می گوید: «مَا الدَّلِيلُ عَلَى حُدُوثِ الْأَجْسَامِ»: چه دليلى است بر حدوث اجسام؟

امام فرمود: « إِنِّي مَا وَجَدْتُ شَيْئاً صَغِيراً وَ لَا كَبِيراً إِلَّا وَ إِذَا ضُمَّ إِلَيْهِ مِثْلُهُ صَارَ أَكْبَرَ وَ فِي ذَلِكَ زَوَالٌ وَ انْتِقَالٌ عَنِ الْحَالَةِ الْأُولَى وَ لَوْ كَانَ قَدِيماً مَا زَالَ وَ لَا حَالَ لِأَنَّ الَّذِي يَزُولُ وَ يَحُولُ يَجُوزُ أَنْ يُوجَدَ وَ يُبْطَلَ فَيَكُونُ بِوُجُودِهِ بَعْدَ عَدَمِهِ دُخُولٌ فِي الْحُدُوثِ وَ فِي كَوْنِهِ فِي الْأَزَلِ دُخُولُهُ فِي الْقِدَمِ وَ لَنْ تَجْتَمِعَ صِفَةُ الْأَزَلِ وَ الْحُدُوثِ وَ الْقِدَمِ وَ الْعَدَمِ‏ فِي شَيْ‏ءٍ وَاحِدٍ »: من هيچ جسم خورد و يا بزرگتر نيابم جز آنكه با پيوست مانندش بر آن بزرگتر مى شود و اين خود مايه دگرگونى است از حالى بحالى و اگر قديم بود نه خود را از دست ميداد و نه دگرگون مى شد زيرا آنچه دچار دگرگونيست رواست كه نباشد پس از بودن و بود پس از نبود همان حدوث است و اگر ازلى باشد بايد قديم باشد و دو صفت ازلى و نابودى هرگز در چيزى فراهم نيايند.

ابن ابی العوجا می گوید: « هَبْكَ عَلِمْتَ فِي جَرْيِ الْحَالَتَيْنِ وَ الزَّمَانَيْنِ عَلَى مَا ذَكَرْتَ وَ اسْتَدْلَلْتَ عَلَى حُدُوثِهِا فَلَوْ بَقِيَتِ الْأَشْيَاءُ عَلَى صِغَرِهَا مِنْ أَيْنَ كَانَ لَكَ أَنْ تَسْتَدِلَّ عَلَى حُدُوثِهِا»: فرض كن از جريان اين دو حالت و دو زمان دانستى آنچه گفتى‏ و دليل آوردى بر حدوث آنها و اگر همه چيز خرد ميماند از كجا دليل بر حدوث آنها را مى‏آوردى؟

امام فرمود: «الْعَالِمُ ع إِنَّمَا نَتَكَلَّمُ عَلَى هَذَا الْعَالَمِ الْمَوْضُوعِ فَلَوْ رَفَعْنَاهُ وَ وَضَعْنَا عَالَماً آخَرَ كَانَ لَا شَيْ‏ءَ أَدَلَّ عَلَى الْحُدُوثِ مِنْ رَفْعِنَا إِيَّاهُ وَ وَضْعِنَا غَيْرَهُ وَ لَكِنْ أَجَبْتُكَ مِنْ حَيْثُ قَدَّرْتَ أَنْ تُلْزِمَنَا وَ نَقُولَ إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَوْ دَامَتْ عَلَى صِغَرِهَا لَكَانَ فِي الْوَهْمِ أَنَّهُ مَتَى مَا ضُمَّ شَيْ‏ءٌ إِلَى مِثْلِهِ كَانَ أَكْبَرَ وَ فِي جَوَازِ التَّغْيِيرِ عَلَيْهِ خُرُوجُهُ مِنَ الْقِدَمِ كَمَا بَانَ فِي تَغْيِيرِهِ دُخُولُهُ فِي الْحَدَثِ لَيْسَ لَكَ وَرَاءَهُ شَيْ‏ءٌ يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ فَانْقَطَعَ وَ خَزِيَ»[[2]](#footnote-2): سخن ما در اين عالم ساخته شده موجود است و اگر آن را برداريم و عالم ديگر بجايش گذاريم، هيچ چيزى بهتر دلالت بر حدوثش ندارد از همين كه ما آن را برداشتيم و ديگرى بجايش گذاشتيم، ولى من از همان راهى كه تو در نظر گرفتى جوابت مى دهم و مى گويم: گو همه چيز خورد بماند باز هم در خاطر تو آيد كه اگر چيزى مانندش بدان پيوندد بزرگتر مى‏شود و همين روا بودن تغيير آن، دليل آنست كه قديم نيست چنانچه خود دگرگونى آن را حادث مى نمايد، در پس اين ديگر چيزى ندارى كه بگوئى اى عبد الكريم، پس سخنش قطع شد و زبون شد.

ثالثا: وجه سومی که غزالی در تکفیر فلاسفه گفته است نیز باطل است، زیرا جمع کثیری از فلاسفه معاد جسمانی را قبول کرده اند. از جمله آنها ابن سینا است که گفته است: درست که من نتوانسته ام دلیل عقلی بر جسمانی بودن معاد اقامه کنم اما چون صادق مصدق یعنی پیامبر اکرم (ص) آن را بیان کرده، کلام ایشان را پذیرفته ام.

ادامه بحث انشاء الله در جلسه آینده بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. سوره ق، آیه 22 [↑](#footnote-ref-1)
2. بحارالانوار، علامه مجلسی، ج3، ص 46-47 [↑](#footnote-ref-2)